

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این مسئله است که اگر صبی ممیز قبل از مشعر بالغ بشود، حج او مجزی از حجة الاسلام است. ما هم قاعده و هم ادله را بررسی کرده و گفتیم هر چند از نظر قاعده این حج، مجزی نیست، اما از بعضی ادله خصوصاً روایات «من ادرك المشعر فقد ادرك الحج»، استفاده کردیم که این حج، مجزی از حجة الاسلام است.

دیدگاه امام خمینی(قدس سره)

مرحوم امام در متن تحریر قائل به اجزا شدند، منتهی بعد فرمود: «و إن كان الاحوط الاعاده بعد ذلك مع الاستطاعة»^[1]، که مراد احتیاط استحبابی است؛ یعنی مرحوم امام می‌فرماید گرچه قائل به اجزا هستیم، اما بعداً اگر استطاعت پیدا کرد، احتیاط استحبابی در اعاده است. سؤال این است که وجه این احتیاط استحبابی چیست؟

به بیان دیگر، اگر از نظر فتوا به این نتیجه رسیدیم که اگر صبی قبل از مشعر بالغ شد، این مجزی از حجة الاسلام است، چه وجهی دارد بر این که بگوئیم احتیاط استحبابی در اعاده است؟

وجه احتیاط استحبابی در کلام امام خمینی(قدس سره)

در اینجا به چند وجه برای احتیاط استحبابی اشاره شده است:

وجه اول: همان است که بیان کردیم که قاعده، عدم الاجزاء است اگرچه بعضی از این ادله را قبول کردیم، ولی بالأخره با توجیه و با توضیح قبول کردیم، منتهی نزد دیگران این ادله مورد مناقشه است.

وجه دوم: اگر ما فتوا به عدم اجزاء نداشتیم و می‌گفتیم از این ادله فقط اجزاء استفاده می‌شود، باز وجهی برای این احتیاط نبود، اما برخی هیچ يك از این ادله را قبول نکرده و به عدم اجزاء فتوا داده‌اند و این فتوا می‌تواند منشأ برای این احتیاط استحبابی در اعاده بشود.

وجه سوم: آن است که گاهی فقیه می‌گوید: «لا یبعد الاجزاء»؛ اجزاء بعید نیست، این می‌تواند با احتیاط در اعاده جمع بشود، اما يك وقت می‌گوید: «الاقوی الاجزاء» و اقوی به این معناست که این دلیل اجزاء، بسیار قوی است و آنهایی که قائل به عدم اجزاء

هستند، نه فتوا و نه دلیل‌شان، هیچ یک درست نیست و وجهی ندارد که بگوید احتیاط در اعاده است، اما يك وقتی هست که فتوا به این قوت نیست، فقیه می‌گوید: «لا یبعد»، در اینجا می‌تواند احتیاط کند و اقوی در اینجا نیز در حدّ همین «لا یبعد» است که با احتیاط سازگاری دارد.

بنابراین، به نظر ما «الاقوی» و «لا یبعد» هر دو مشترك در فتواست، اما بین آنها این فرق وجود دارد که در اقوی، مجالی برای احتیاط در اعاده (چه احتیاط وجوبی و چه احتیاط استحبابی) نیست، اما در جایی که فقیه می‌گوید: «لا یبعد»، مجال برای احتیاط استحبابی در اعاده هست.

نکته شایان ذکر آن که مرحوم سید در عروه پس از مناقشه قرار دادن سه دلیل اجزاء، قائل به عدم اجزاء شده و فرمود: «فالقول بالاجزاء مشکل» و بعد در ادامه می‌گوید: «و الاحوط الاعادة بعد ذلک ان کان مستطیعاً»^[2]، چون اجزاء مشکل است، احتیاط وجوبی آن است که بعد از استطاعت، اعاده کند.

لیکن مرحوم امام می‌فرماید: اقوی اجزاء است و بعد احتیاط مستحبی می‌کند که بعد از استطاعت، دوباره اعاده کند. به نظر ما بهتر بود که مرحوم امام می‌فرمود: «لا یبعد الاجزاء» و بعد می‌فرمود: «و الاحوط الاعادة»؛ زیرا وقتی می‌گویید اقوی این است که این اجزاء ثابت است، دیگر مجالی برای احتیاط در اعاده نیست؛ چرا که اقوی به این معناست که آن قول دیگر، در نظر من کاملاً مردود است، اما در «لا یبعد»، مردود بودن قول مخالف، محکم نیست که این منشأ برای احتیاط می‌شود.

در فقه وقتی می‌گویند اشهر، در مقابلش مشهور است و در مقابل مشهور، شاذّ است و لذا می‌گویند مشهور از اشهر قوی‌تر است، اما در مقام فتوا وقتی می‌گوئیم: «الاقوی» با «لا یخلو عن قوّة» یکی است، «الاضهر» با «الظاهر» یکی است، این که می‌گوییم اظهر این است، معنایش این نیست که قول مقابل ظاهر است، اقوی این است معنایش این نیست که قول مقابل قوی است؛ چرا که اگر این باشد که فتوا نیست. بنابراین اقوی با قوی، اظهر با ظاهر، همه اینها با «لا یبعد»، همه عبارت اُخرای از فتواست و فرقی نمی‌کند.

خلاصه آن که چرا یک فقیه در يك جا تعبیر به اقوی می‌کند و در جای دیگر «لا یبعد»، این تفنّن در عبارت نیست. اقوی به مراتب دلالتش بر فتوا بیشتر است با این که هر دو مشترك در فتواست و اقوی این است که دیگر مجالی برای احتیاط در اعاده نیست. وقتی کسی می‌گوید اقوی این است، معنایش این است که در اینجا فتوای شاذّ هست، ولی این فتوای شاذّ در نظر من هیچ وجهی نداشته و باطل است.

فروع چهارگانه در کلام سید یزدی (قدس سره)

مرحوم سید در تتمّه این بحث، چهار فرع را ذکر کرده که مرحوم امام بدان اشاره‌ای ننموده است. ایشان می‌فرماید: اگر قائل به عدم اجزاء شویم که مسئله تمام است، اما اگر قائل به اجزاء شویم چهار فرع در اینجا مطرح می‌شود:

فرع اول: این بچه ممیزی که قبل از مشعر بالغ شده، آیا بر او واجب است که نیت حجة الاسلام را اعاده کند یا خیر؟ چرا که از ابتدا به عنوان حج مستحبی محرم شده، حال که بالغ شد، اگر بخواهد این حجّش تبدیل به حجة الاسلام شود، آیا تجدید النية واجب است یا خیر؟^[3]

در اینجا دو دیدگاه وجود دارد؛ (1) تجدید النية لازم است و باید نیت را تجدید کند که از آن تعبیر می‌کنیم به «قلب»؛ یعنی اختیاراً این حج مستحبی را به عنوان حجة الاسلام نیت کند. (2) تجدید نیت لازم نیست و قهراً انقلاب به حجة الاسلام پیدا می‌کند؛ یعنی

نیاز به نیت ندارد و وقتی این بچه بالغ شد، خود به خود این حجّ او حجة الاسلام می‌شود.

دیدگاه فقیهان در لزوم تجدید نیت

شیخ طوسی (قدس سره) در خلاف^[4]، محقق حلی در معتبر، علامه حلی در منتهی، شهید اول در دروس، شهید ثانی در روضه، تصریح به تجدید نیت کرده‌اند، مرحوم سید، صاحب جواهر و جمعی دیگر قائل‌اند به این که در اینجا نیازی به تجدید نیت نداشته و انقلاب به حجة الاسلام پیدا می‌کند. در اینجا از نظر اجتهادی نباید بگوئیم برای این که آیا نیت تجدید لازم است یا خیر؟ روایت خاصی پیدا کنیم، بلکه باید دید اقتضای همین ادله‌ای که دلالت بر اجزاء داشت، چیست؟

دیدگاه والد معظم (قدس سره) در مسئله

مقدمه دیدگاه ایشان آن که، یکی از ادله اجزاء این بود که اگر عبد قبل از مشعر الحرام آزاد شد، روایاتی می‌گوید که این حج حجة الاسلام می‌شود، یک قول این بود که از این روایات عبد الغاء خصوصیت کرده و بگوئیم همان گونه که عبد نیازی به تجدید نیت ندارد، صبی ممیز نیز قبل از مشعر الحرام اگر بالغ شد، همانند عبد بوده و نیازی به تجدید نیت ندارد. بنابراین، اطلاق روایات این است که: «العبد إن اعتق قبل المشعر فحجه حجة الاسلام» حتی اگر هم نیت نکرده باشد بدون نیت تبدیل به حجة الاسلام می‌شود و به ضمیمه الغاء خصوصیت، صبی ممیز هم نیازی به تجدید نیت ندارد.

مرحوم والد ما می‌فرماید: اگر ما مستند اجزاء را، الغاء خصوصیت از آن روایات عبد بدانیم، چون اطلاق این روایات می‌گوید این نیاز ندارد که نیت حجة الاسلام کند و خود بخود تبدیل به حجة الاسلام می‌شود، از این رو در صبی نیز همین را بگوید. بعد ایشان می‌گوید: «و إن كان يمكن المناقشة على هذا التقدير أيضاً»^[5]؛ هر چند می‌توان مناقشه کرد، اما بیان مناقشه را ذکر نمی‌کنند.

بیان مناقشه شاید همین باشد که بگوئیم این روایات از این جهت که می‌گوید: «كون الحاجّ عبداً»، این مانعیت از حجة الاسلام دارد، حال این روایات می‌خواهد بگوید اگر قبل از مشعر آزاد شد، این مانع برطرف می‌شود، اما در صدد برطرف شدن سایر موانع نیست؛ یعنی یکی از شرایط این است که این باید نیت حجة الاسلام و فريضة الاسلام را داشته باشد، چون ما می‌گوئیم یکی از شرایط وجوب حج این است که حُر باشد، بر عبد حجة الاسلام واجب نیست همانطور که بر صبی و مجنون واجب نیست، حال که این عبد، حُر و آزاد شد، از این جهت مانع برطرف می‌شود، لیکن حجة الاسلام نیاز به نیت دارد و باید نیت کند.

در آنجا پاسخ دادیم که اینجا قیاس نیست. این یا از راه تنقیح مناط خارج می‌شویم یا از راه الغاء خصوصیت. در الغاء خصوصیت قیاس نیست، شما اگر در روایت: «رجلٌ شكَّ بين الثلاث و الاربع»، از کلمه «رجلٌ» الغاء خصوصیت کردید، اینجا قیاس نکردید، بلکه می‌گوئید خصوصیتی ندارد و مرجع در الغاء خصوصیت، عرف است، عرف می‌گوید عبد خصوصیتی ندارد. در گذشته بیان شد که صاحب جواهر از این روایات عبد يك ضابطه‌ای به دست می‌آورد و آن ضابطه این است که اگر کسی حج را بدون شرایط شروع کرد، اما قبل المشعر واجد شرایط شد، حجّش تمام است. لذا بحث قیاس نیست.

حتی تنقیح مناط هم نمی‌خواهیم کنیم، اگر تنقیح مناط باشد اشکال دارد؛ زیرا نمی‌توانیم در اینجا مناط قطعی را پیدا کنیم. حتی گفتیم در مباحث فقها، بین الغاء خصوصیت و تنقیح مناط خلط شده با این که اینها، دو عنوان هستند، شما در «رجل شكَّ بين الثلاث و الاربع»، نمی‌گوئید اول تنقیح مناط می‌کنیم و بعد از تنقیح مناط، الغاء خصوصیت کنیم، بلکه می‌گوئیم اصلاً نمی‌دانم مناط این حکم چیست و کاری به مناط هم ندارم، ولی رجل بودن خصوصیت ندارد و این را عرف تشخیص می‌دهد.

مرحوم والد ما در ادامه می‌فرماید: اما اگر مستند آن دلیل دیگر باشد که حجّ، حقایق متعدده و طبائع متکثره نیست، بلکه حقیقت واحده است که: «قد يعرض لها الاستحباب و قد يعرض لها الوجوب»؛ گاهی اوقات وجوب عارضش می‌شود، گاهی اوقات استحباب عارضش می‌شود، در این صورت دیگر نیازی به تجدید نیت ندارد.^[6]

ارزیابی دیدگاه والد معظّم (قدس سره)

این بیان نیز با آن دیدگاهی که برگزیدیم، سازگاری ندارد؛ زیرا همان‌گونه که پیرامون تباین در حقایق و وحدت در حقیقت گفتیم ملازمه با اجزاء و عدم اجزاء ندارد، اینجا نیز می‌گوئیم هر چند بگوییم که حج، حقیقت واحده دارد، اما چه ملازمه‌ای با عدم تجدید نیت دارد؟! چه ملازمه‌ای دارد با این که اینجا مکلف و حاج لازم نیست نیتش را تجدید کند؟! لذا طبق آن مبنا این بیان نیز قابل مناقشه است.

بدین‌سان، مرحوم والد ما طبق دلیل روایات حج و مسئله حقایق واحده و متعدده می‌فرماید تجدید نیت لازم نیست، اما به نظر ما این سخن دارای مناقشه است. البته باید تأمل کنید که طبق روایات «من ادرك المشعر فقد ادرك الحج»، که اساس را همان تشکیل می‌دهد، وقتی می‌گوید: «فقد ادرك الحج»؛ یعنی دلالت بر انقلاب دارد (یعنی چه بخواید و چه نخواهد این می‌شود حجة الاسلام) یا چنین دلالتی ندارد؟

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] «لو حج الصبي المميز و أدرك المشعر بالغا و المجنون و عقل قبل المشعر يجزئهما عن حجة الإسلام على الأقوى و إن

كان الأحوط الإعادة بعد ذلك مع الاستطاعة.» تحرير الوسيلة؛ ج 1، ص: 372

[2] «فالقول بالإجزاء مشكل و الأحوط الإعادة بعد ذلك إن كان مستطاعا بل لا يخلو عن قوة.» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج 2، ص: 424.

[3] «و على القول بالإجزاء يجرى فيه الفروع الآتية في مسألة العبد من أنه هل يجب تجديد النية لحجة الإسلام أو لا و أنه هل يشترط في الإجزاء استطاعته بعد البلوغ من البلد أو من الميقات أو لا و أنه هل يجرى في حج التمتع مع كون العمرة بتمامها قبل البلوغ أو لا إلى غير ذلك.» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج 2، ص: 424.

[4] الخلاف، ج 2، ص: 388.

[5] «ان كان المستند في جريان الحكم في الصبي هو إلغاء الخصوصية من الروايات الواردة في انعقاد العبد قبل الوقوف بالمشعر الدالة على أجزاء حجه عن حجة الإسلام كما يظهر من الجواهر فلا مانع من التمسك بإطلاق تلك الروايات بالإضافة إلى المقام أيضا و الحكم بعدم لزوم تجديد النية و ان كان يمكن المناقشة على هذا التقدير أيضا فتدبر جيدا.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج 1، ص: 66.

[6] «كما انه لو كان المستند في الحكم بالاجزاء في الصبي البالغ هو الوجه الخامس الذي عرفته من ان الحج لا يكون حقائق متعددة و طبائع متکثره بل هو حقيقة واحدة و طبيعة فأرده قد يعرض لها الاستحباب و قد يعرض لها الوجوب و لا يوجب ذلك الاختلاف بوجه فاللازم أيضا ان يقال بعدم لزوم تجديد النية أصلا. و اما لو منعنا إلغاء الخصوصية في روايات العبد و منعنا وحدة الطبيعة و اتحاد الحقيقة بل قلنا بالتعدد و التكثر و استندنا في الحكم بالاجزاء الى ما ذكرنا من ضم روايات «من أدرك المشعر فقد أدرك الحج» إلى الإطلاق في رواية الجارية الدالة على ان عليها الحج إذا طمئت فاللازم الحكم بلزوم تجديد نية الإحرام لان مقتضى ذلك الدليل وجوب الحج بالبلوغ لفرض التمكن منه بسبب إدراك المشعر و هذا لا ينافي لزوم التجديد بعد كون مقتضى القاعدة ذلك لفرض اختلاف الحقيقة و تعدد الطبيعة و بعبارة أخرى بعد كون اللازم بحسب القاعدة تجديد النية ليس هناك

ما يدل على عدم اللزوم و الاكتفاء بالنية الأولى كما لا يخفى فالحكم فى هذه الجهة مبنى على ملاحظة دليل الاجزاء و الثمرة بين القولين تظهر فى الفرعين المذكورين فى كلام السيد- قدس سره- فى العروة.» تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج1، ص: 66 - 67.